

افول امپراتوری

علی افضل صمدی

Emmanuel Todd

APRÈS
★
L'EMPIRE

Essai sur la décomposition du système américain

Gallimard

Après l'empire. Emmanuel Todd.
Paris: Gallimard, 2002. 234 pp.

امپراتوری آمریکا از بین خواهد رفت! جهان بسیار گسترده، بسیار گوناگون و بسیار متحرک تر از آن است که سیطره قدرتی منحصر به فرد را پذیرا باشد. بررسی تأثیر عوامل جمعیتی، فرهنگی، صنعتی، اقتصادی، عقیدتی و نظامی که جهان را متحول می‌کند، به اثبات نگرش ساده لوحانه‌ای که آمریکا را شکست ناپذیر نشان می‌دهد، نمی‌انجامد.

امانوئل تود تابلویی بسیار واقع‌گرایانه از ملت بزرگی که قدرتش بی‌چون و چرا بوده و اکنون زوال نسبی آن به نظر برگشت‌ناپذیر می‌رسد، ترسیم می‌کند. ایالت متحده آمریکا که زمانی وجودش برای تعادل جهانی الزامی بود، اکنون بنوعی کم‌کم‌های مالی دنیا قادر به حفظ موازنه داخلی خود نیست. آمریکا با فعالیت نظامی نمایشی خود علیه دولتهای ضعیف، سعی در پوشاندن افول خود دارد. مبارزه علیه تروریسم، رژیم صدام حسین و «محور شرارت» بهانه‌هایی بیش نیستند.

آمریکا به دلیل آنکه دیگر توان کنترل فعالان اقتصادی و استراتژیکی مهم جهان نظیر اروپا، روسیه، ژاپن و چین را ندارد، این آخرین صحنه نمایش تسلط بر دنیا را از دست خواهد داد و بعد از این تنها قدرتی بزرگ در بین قدرتهای دیگر جهانی خواهد بود.

امانوئل تود کتابهای بسیاری نوشته است، از جمله کتابی با عنوان سقوط نهایی که در سال ۱۹۷۶ با هم‌پاشیدگی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را پیشگویی کرد و نیز کتابی با عنوان تصورات واهی اقتصادی، پژوهشی در مورد رکود جوامع توسعه یافته (۱۹۹۸). آخرین کتاب او که در اواخر سال ۲۰۰۲ به نگارش درآمد، درباره افول امپراتوری آمریکا است با عنوان پس از امپراتوری. بررسی تجزیه نظام آمریکایی. تود در این کتاب به نحوی دقیق اوضاع اقتصادی جهان را بررسی کرده و توسعه کشورهای جهان سوم را در آینده نزدیک از طریق کنترل جمعیت و سوادآموزی پیش‌بینی می‌کند. او ضمن محکوم ساختن ابرقدرتی آمریکا، باور دارد که با دموکراتیک شدن جهان، این سلطه‌جویی از بین خواهد رفت. ایالات متحده برای جهان مسئله‌ساز می‌شود! به مدت نیم قرن همواره آمریکایی‌ها به عنوان محلل مسائل جهانی و ضامن آزادی سیاسی و نظم اقتصاد جهانی شناخته می‌شدند، ولی اکنون به نظر می‌رسد که بیش از پیش عامل بی‌نظمی بین‌المللی اند. آمریکا تا آنجا که می‌تواند بی‌اعتمادی و جنگ و ستیز ایجاد می‌کند و از ساکنان سیاره انتظار دارد برخی از دولتهای جهان را جزو «محور شرارت» بشناسند. آمریکا از عراق صدام حسین به عنوان یک قدرت نظامی مهم نام می‌برد، در حالی که قدرت نظامی بی‌اهمیتی بیش نبود. یا کره شمالی کیم جونگ ایل را خطری برای تمدن بشری جلوه‌گر می‌سازد، حال آنکه در غیاب هر نوع دخالت خارجی، محکوم به نابودی است. امانوئل تود درباره ایران می‌گوید: «ایران

جهان شاهد آن هستیم، بحث خود را آغاز می‌کند. این دو انقلاب عبارت‌اند از:

۱. افزایش میزان سوادآموزی در سطح کشورهای جهان سوم؛
 ۲. تثبیت جمعیت در کشورهای توسعه‌نیافته.
- تود معتقد است که این دو انقلاب آینده روشنی را از نظر گرایش به سوی دموکراسی در کلیه کشورهای جهان نوید می‌دهد.

انقلاب فرهنگی

در فاصله سالهای ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰ میلادی، درصد سوادآمختگان بالای ۱۵ سال، یعنی افراد بالغی که می‌توانند بخوانند و بنویسند در کشورهای جهان سوم به طور ناگهانی افزایش یافت و این به دلیل پیشرفت در علم و ارتباطات سمعی و بصری است. او می‌نویسد نسبت درصد سوادآمختگان در روانداتی این دو دهه از ۴۰ به ۶۷ درصد، در نیجریه از ۳۳ به ۶۴ درصد، در ساحل عاج از ۲۷ به ۴۷ درصد، در الجزیره از ۷۷ به ۸۵ درصد، در آفریقای جنوبی از ۸۰ به ۹۳ درصد و حتی در افغانستان که در این دو دهه درگیر یک جنگ خانمانسوز بوده از ۱۸ به ۴۷ درصد رسید. این آمار همچنین در هندوستان از ۴۱ به ۵۶ درصد، در پاکستان از ۲۸ به ۴۳ درصد، در اندونزی از ۶۹ به ۸۷ درصد، در فیلیپین از ۸۹ به ۹۵ درصد، در سریلانکا از ۸۵ به ۹۲ درصد، در تاجیکستان از ۹۴ به ۹۹ درصد و نیز در چین از ۶۶ به ۸۵ درصد رسید. تود به خصوص به ایران اشاره می‌کند که قبل از انقلاب آمار باسوادها ۵۱ درصد بوده و در سال ۲۰۰۰ به ۷۷ درصد رسیده است.

وی این افزایش تعداد سوادآمختگان را «انقلاب فرهنگی» می‌نامد و یادآور می‌شود که تقریباً تا سال ۲۰۳۰ تمام ساکنان زمین باسواد خواهند بود. اختراع خط و نوشتن به ۳ هزار سال قبل از میلاد بازمی‌گردد و بشر می‌بایست ۵ هزار سال صبر می‌کرد تا تمام جهانیان باسواد شوند. خواندن و نوشتن و استفاده از چهار عمل اصلی در ریاضی یک سوی قضیه است و در سوی دیگر انقلاب فکری‌ای قرار دارد که سیاره را تسخیر خواهد کرد. هنگامی که افراد بتوانند بخوانند و بنویسند، خود به خود توانایی کنترل محیط اطراف خویش را به دست خواهند آورد. جهش اقتصادی کنونی در بخش مهمی از آسیا و آمریکای لاتین و نیز در اروپای قرون ۱۷ تا ۲۰ نتیجه توسعه آموزش بوده است. در آینده، چنین تحولی در سراسر جهان دیده خواهد شد.

انقلاب جمعیتی

هنگامی که انسانها و به خصوص زنان باسواد شدند، شروع به کنترل باروری خود کردند. چنان‌که پیشتر گفتیم، پیش‌بینی می‌شود که در سال ۲۰۳۰ جریان سوادآموزی جهان کامل شود. عملاً در همین سال نیز دوران گذار جمعیتی جهان هم به پایان خواهد رسید. در سال ۱۹۸۱ شاخص جهانی باروری ۲/۷ نوزاد به ازای هر زن بود و این درصد سبب افزایش ناگهانی جمعیت جهان شد؛ تا آنجا که محاسبات متداول، فرضیه عدم توسعه یافتگی همیشگی جهان را مطرح می‌ساخت. ولی در سال ۲۰۰۱ شاخص باروری به ۲/۸ نوزاد به ازای هر زن رسید که بسیار نزدیک به عدد ۲/۱ است که جمعیت جهان را ثابت نگه خواهد داشت. این به معنی تولید مثل به ازای هر نفر، یک نفر است و محاسبات خاطر نشان می‌سازند که در سال ۲۰۵۰ جمعیت جهان به حال تعادل خواهد رسید.

هدف مشوش‌کننده دیگر آنها، کشوری است با قدرت نظامی مهم، ولی در حال حاضر آشکارا به آرامش در داخل و خارج معتقد شده و در این راه گام‌هایی اساسی برداشته است. با وجود این دولت آمریکا سعی دارد که ایران را به عنوان عضو اصلی محور شرارت معرفی کند. «آمریکا با بمباران سفارت چین در بلگراد در ایام جنگ کوسوو و قرار دادن میکروفون‌های ظاهراً مخفی ولی به سهولت قابل شناسایی در هواپیمای رهبران این کشور، عملاً آنها را تهدید می‌کند.

آمریکا در سیاست روسیه و کشورهای بلوک شرق سابق به کمک رادیو «روپای آزاد» مداخله می‌کند، در چچن از طریق فرستادن مشاوران نظامی به گرجستان دخالت کرده، فدراسیون روسیه را تهدید می‌کند. موارد بسیار زیادی از این گونه دخالت‌های نابجا در امور کشورهای مختلف جهان، وضعیت نابسامانی برای ساکنان سیاره زمین به وجود آورده است و امانوئل تود بسیاری از این دخالت‌ها را در کتابش نام می‌برد. متحدان سابق آمریکا، فرانسه، آلمان و حتی انگلستان بسیار نگران این اوضاع هستند. کشورهای روسیه، چین و ایران - سه ملتی که برای آنها توسعه اقتصادی در درجه نخست اهمیت قرار دارد - در چنین شرایطی نگران تقویت قدرت نظامی خویش‌اند و از خود می‌پرسند آیا باید در مقابل تهدیدهای آمریکا مقاومت کرد و یا دست روی گذاشت و منتظر آینده بود.

دولتهای اروپایی متحیرند که چرا آمریکایی‌ها نمی‌خواهند مسئله اسرائیل و فلسطین را حل کنند، حال آنکه قدرت انجام این کار را دارند. آنها از خود می‌پرسند آیا آمریکا با شعله‌ور نگه داشتن کانون دائمی جنگ در خاورمیانه سعی در ایجاد رویارویی بین کشورهای عرب با ملل غرب را ندارد. امانوئل تود با امعان نظر به دو انقلاب مهم که در حال حاضر در سطح

امانوئل تود در کتابش جدول مقایسه‌ای باروری در فاصله ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۱ را برای کشورهای پیشرفته در یک ستون و برای کشورهای توسعه نیافته و پر جمعیت سیاره در ستونی دیگر آورده است. در کشورهای توسعه یافته، به ویژه کشورهای اروپایی و بلوک شرق سابق در اروپا شاخص باروری در حدود ۱/۲ درصد یعنی عملاً به ازای هر نفر ۰/۶ نفر خواهد بود. در کشورهای جنوب آسیا و چین این شاخص عدد ۱/۸ درصد است و در ایران که این شاخص در سال ۲۰۰۱، ۲/۶ درصد بوده در سال ۲۰۰۲ به ۲/۱ رسیده است یعنی معادل باروری ایالات متحده آمریکا.

امانوئل تود در جدولی دیگر میزان باروری را در کشورهای اسلامی ارائه کرده است که این اعداد بسیار متناسب با توسعه اقتصادی و فرهنگی این کشورهاست. کوچکترین عدد برای کشور آذربایجان و معادل ۲ درصد و بزرگترین آن ۷/۵ درصد برای نیجریه است. این جدول نیز در دو ستون ارائه شده است. در ستون اول اسامی کشورهای توسعه یافته اسلامی درج شده و در ستون دوم کشورهای کمتر توسعه یافته. از این جدول همان نتیجه‌ای به دست می‌آید که از سوادآموزی به دست آمد، یعنی در نتیجه سوادآموزی، توسعه و کنترل جمعیت خودبه‌خود به وجود آمده است و نویسندگان بر آن است که از اینجا جریان دموکراسی و حاکم شدن افراد بر سرنوشت خود آغاز خواهد شد.

امانوئل تود اشاره‌ای به کتاب دیگر خود، سقوط نهایی (۱۹۷۶) می‌کند و می‌گوید در آنجا از نزول شاخص میزان باروری در کشورهای سوسیالیستی که نزدیک به عدد ۱/۱ درصد بوده و نیز با توجه به شاخصهای دیگر، توانسته است سقوط نهایی این کشورها را پیش بینی کند. وی می‌نویسد در سالهای ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۷ تعداد نوزادها به ازای هر هزار نفر ۴۲/۷ درصد بوده، در بین سالهای ۵۲ - ۱۹۵۰ این رقم نزول کرده و به ۲۶/۷ رسیده و در سال ۱۹۷۵ این رقم تنها ۱۸/۱ نفر بوده است. امانوئل تود دوران گذار اسلامی را نیز یکی از شاخصهای پیش بینی کننده افول امپراتوری آمریکا می‌داند. در سالهای اخیر نظریه پردازان، اسلام را بسیار خشن و به طور ذاتی مسئله آفرین معرفی کرده‌اند. اگرچه ساموئل هانتینگتون چین را عمده ترین رقیب ایالات متحده دانسته است، ولی همچنان ستیز اسلام با جهان غرب و مسیحیت را به عنوان خطری علیه تمدن جلوه می‌دهد. چارچوب اثر هانتینگتون بر دسته بندیهای مذهبی بنا شده است. مذهب روس ها، مسیحیت ارتدوکس و دین چینی ها، آیین کنفوسیوس است و برای کسانی که غیر مذهبی بودن بنیادی دهقانه‌های روسی یا چینی را می‌شناسند، مضحک به نظر می‌آید که آنها را مورد چنین اتهاماتی قرار دهند. ضعف مذهب در این دو کشور به طور عمده در پیشرفت انقلاب کمونیستی در نیمه اول قرن بیستم سهیم بوده است.

در شرایط تاریخی عصر حاضر، در بسیاری از کشورهای مسلمان تحولاتی در حال انجام است. این کشورها بحرانیهای را پشت سر می‌گذارند و در حال ترک عقب ماندگی و غوطه‌وری در بی‌سوادی هستند. به تدریج که تعداد سوادآمختگان در این کشورها افزایش می‌یابد، آنها برای رسیدن به دنیایی پایدارتر و متکی بر اصول منطقی اسلامی، همراه با بهره‌گیری از مزایای سوادآموزی عمومی می‌کوشند و سعی در به دست گرفتن سرنوشت خود دارند. پشت سرگازدن این مرحله، غالباً همراه با برخورد های شدید، رنج‌ها، ناآرامیها و کشاکشهای روانی است، برخی از کشورهای مسلمان از این مرحله گذشته، نهایتاً به سوی

مدرنیسم گام بر می‌دارند. این پدیده به ویژه در ابتدا با جوانانی شروع می‌شود که به تازگی سوادآمخته و یا به دانشگاه راه یافته‌اند. در این پدیده همواره دانشجویان رشته‌های علمی در خط اول جبهه قرار می‌گیرند. در ایران، انقلاب اسلامی به آرامی به سوی مردم‌سالاری کشانده می‌شود. در الجزایر مسلمانان افراطی وابسته به جبهه‌رهایی بخش اسلامی که مبدل به گروهی تروریست شده و دست به کشتارهای فجیع و دسته‌جمعی دهقانان می‌زنند، نهایتاً در حال از بین رفته‌اند. در ترکیه پیشرفت چشمگیر مسلمانان، نظام لائیک میراث کمال اتاترک را از بین نبرده است.

ژیل کویل در کتاب جهاد، فروکش کردن تب بنیادگرایی اسلامی را در مقیاس جهانی خاطر نشان می‌کند. او به ویژه با اطمینان بسیار به مالزی اشاره می‌کند و می‌گوید که در این کشور تعداد باسوادها در سال ۲۰۰۰ از مرز ۸۸ درصد گذشت و بحران سیاسی - مذهبی فروکش کرد.

در مورد کشورهای سوسیالیستی جدا شده از اتحاد جماهیر شوروی نیز همه در انتظار وقوع بحرانیهای ناشی از بنیادگرایی مفرط بودند. ولی برعکس، به علت سوادآمختگی تقریباً کامل مردم این کشورها در دوران کمونیسم و نیز نزول سریع نرخ باروری (بین سالهای ۱۹۷۵ تا ۲۰۰۰ تعداد نوزادان به ازای هر زن در ازبکستان از ۵/۷ به ۲/۷ و در ترکمنستان از ۶/۳ به ۲/۲ و در تاجیکستان از ۶/۳ به ۲/۴ رسید) بحران سیاسی - مذهبی که در آغاز فروپاشی شوروی شروع شده بود اکنون فروکش کرده است.


افول امپراتوری

امانوئل تود در فصلهای دیگر کتاب خود، امپراتوری آمریکا را با امپراتوریهای یونان و روم باستان مقایسه کرده و نتیجه می‌گیرد که این امپراتوری با گرفتن خراج از سایر کشورهای جهان تبدیل به یک مصرف کننده شده و تابع تولیدات کشورهای دست‌نشانده است. او معتقد است مادامی که ملتهای جهان با پیشرفت در سوادآموزی و تثبیت جمعیت، خودبه‌خود به مردم‌سالاری دست یابند، دیگر زیر بار فشارهای آمریکا نخواهند رفت. او نمونه بارز این نظریه را تظاهرات گسترده و خودجوش مردمی در کشورهای پیشرفته و حتی در کشورهای جهان سوم و وابسته به آمریکا علیه دخالت‌های بی‌اساس این کشور در امور جهان می‌داند. سپس بخش مفصلی از کتاب خود را به بررسی اقتصاد آمریکا اختصاص می‌دهد و در چندین جدول، هزینه‌های نظامی و نیز هزینه بسیار بالای نگهداری نظامیان این کشور را در کشورهای مختلف جهان منعکس می‌سازد. در جدولی تعداد نیروهای نظامی آمریکا در کشورهای جهان (کشورهایی که بیش از ۲۰۰ نفر نظامی و کارشناس آمریکایی دارند) را آورده است. آنها ۲۶۴ کشورند و نیروهای نظامی آمریکایی در آنها در سال ۱۹۹۸ بالغ بر ۲۵۹,۸۷۱ نفر بوده است و اکنون که آمریکادرگیر جنگ عراق است، این تعداد به بیش از نیم میلیون نفر می‌رسد. بودجه نظامی آمریکا که در سال ۱۹۹۰ بالغ بر ۳۸۵ میلیارد دلار بود، در سال ۱۹۹۸ به ۲۸۰ میلیارد دلار نزول کرد. همچنین تعداد نیروهای نظامی بین سالهای ۱۹۰۰ تا ۲۰۰۰ از ۲ میلیون نفر به ۱/۴ میلیون نفر رسید؛ و این یعنی تنزلی معادل ۳۲ درصد. نویسنده نتیجه می‌گیرد که عقب‌نشینی نظامی امپراتوری آمریکا به علت ضعف اقتصادی بوده و این عقب‌نشینی به ویژه در بین سالهای ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ بسیار آشکارتر است. ولی آمریکادر فاصله ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۱ برای تسلط بر جهان، افزایش سهم جهانیان در کمک به اقتصاد آمریکا و

قرار دادن آنها در زیر چتر حمایت این کشور شروع به افزایش قدرت نظامی خود کرد و امانوئل تود این را نشانه‌ای از ضعف فراوان اقتصادی امپراتوری آمریکا می‌داند و معتقد است که گرایش به قدرت نظامی دقیقاً به علت آگاهی از وابستگی اقتصاد درونی آمریکا به کشورهای دیگر است. افزایش ۱۵ درصدی بودجه نظامی از سوی جرج بوش حتی قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر به این دلیل بوده است.


در سالهای دهه ۱۹۹۰، دستگاه سیاستگذاری آمریکا متوجه ضعف توان نظامی برای نگهداری امپراتوری خود و کم شدن خراج از کشورهای جهان شد. آمریکادر جنگ خلیج فارس با عراق (۱۹۹۱) آلمان و ژاپن را به خاطر اینکه در جنگ شرکت نداشتند، مجبور به پرداخت مبالغی بالغ بر ۸۰ میلیارد دلار کرد که در واقع بیشتر از هزینه صرف شده در این درگیری بود. در این جنگ صرفاً نمایشی، آمریکا تا ۲۰۰ کیلومتری بغداد هم رسید، ولی برای بر جای گذاشتن زخمی باز، اقدامی علیه صدام حسین نکرد و تنها مردم در مانده عراق را ۱۲ سال تحت فشار انواع تحریمهای اقتصادی قرار داد و در این مدت به رغم آنکه به‌طور مرتب مطبوعات و حتی سیاستمداران اروپا با این تحریمها مخالفت می‌کردند، توجهی به آن نکرد. بسیاری از مردم و به ویژه کودکان عراقی به علت کمبود دارو و درمان و کمبود ابزارهای پزشکی جان باختند و به اعتقاد امانوئل تود این نمونه‌ای از «استعمار جدید» است.

تود می‌نویسد، در زمانی که جهانیان با مردم‌سالاری آشنا شده‌اند، متوجه می‌شوند که از نظر سیاسی نیازی به آمریکا ندارند. برعکس آمریکا هم ویژگی مردم‌سالارانه خود را از دست داده و هم می‌بیند که از نظر اقتصادی به کشورهای دیگر محتاج است. جهان به ناچار با جریانی متضاد روبه‌رو خواهد شد، یعنی معکوس شدن رابطه تابعیت اقتصادی بین دنیا و ایالت متحده آمریکا. این معکوس شدن، تحرکی در جهت مردم‌سالاری مثبت در اروپا - آسیا (Eurasia) و منفی در آمریکا را به دنبال خواهد داشت. طرح این مسئله مهم اجتماعی - تاریخی، غیر عادی بودن رفتار آمریکا را نسبت به جهانیان توضیح می‌دهد. ایالات متحده دیگر قصد دفاع از نظم دموکراتیک و آزادی اندیشه و بیان را ندارد و از درون نیز خودبه‌خود به تدریج از دموکراسی و لیبرالیسم تهی می‌شود؛



روزنه

منتشر کرده است:



۶۸ سال ایران

۶۸ سال ایران

جان و. فریمن

ترجمه تبسم آتشین‌جان

تلفن پخش: ۸۸۲۸۲۰۹۰

چنان که در سالهای گذشته شاهد محدود ساختن مطبوعات آمریکا در امر اطلاع رسانی بوده ایم. امروز، ذخیره سازی مواد اولیه مختلف و جذب سرمایه های خارجی هدف اصلی ایالات متحده است. پس ناچار باید از طریق سیاسی کنترل منابع جهانی را در اختیار خود در آورد.

با این حال قدرت اقتصادی، نظامی و عقیدتی در حال افول آمریکا، امکان مطیع ساختن جهان را به آن کشور نخواهد داد؛ جهانی که به سرعت بسیار توسعه یافته، بسیار پر جمعیت و شهر نشین، بسیار سواد آموخته و بسیار مردم سالار شده است. مانع اصلی و مهم در راه سلطه آمریکا، موقعیت استراتژیک مهم روس ها و اروپایی هاست که در واقع مانعی غیر قابل تصرف را بر سر راه آنها قرار داده است. آمریکا باید با آنها وارد مذاکره شود و حتی برخی اوقات امتیاز نیز بدهد. اما به هر حال باید راه حلی واقعی یا حتی واهی برای رفع نگرانی وابستگی اقتصاد خود بیابد و به صورت ساختگی هم که شده در مرکز دنیا قرار گیرد. برای نیل به این منظور باید تمام قدرت خود را به نمایش در آورد. بنابراین شاهد قدرتی نمایشی آمریکا بدین شرح خواهیم بود:

۱. برای اثبات قدرت نظامی و کارایی آن، هرگز نباید به طور قطعی مسئله ای را در جهان حل کرد (نگهداری زخم باز!).
۲. باید بر قدرتهای ضعیف چون عراق، سوریه، کره شمالی، کوبا و... فشار آورد. تنها وسیله برای ماندن در قلب سیاست جهان حمله به فاکتورهای ضعیف است و این مانع از آن خواهد شد که قدرتهای متوسطی چون اروپا، ژاپن، روسیه و سپس چین خیال تقسیم قدرت با آمریکا را در ذهن خود بپرورانند.
۳. توسعه و تولید تجهیزات نظامی جدید، آمریکا را در رأس قدرت قرار خواهد داد. به این ترتیب مسابقه تسلیحاتی هرگز متوقف نخواهد شد.

با این توصیف، آمریکا مانعی جدید و غیر قابل پیش بینی بر سر راه تحقق صلح جهانی خواهد بود. با وجود این، قدرتش لایتناهی نیست. نگاهی به فهرست کشورهای تهدید شده و میزان قدرت آنها می بینیم که از سوی آمریکا مورد اتهام واقع شده اند خود به خود ضعف درونی سیاسی - نظامی آمریکا را به نمایش می گذارد: افغانستان، عراق، سوریه، کره شمالی، کوبا، ایران و...

امانوئل تود دلایل دیگری برای اضمحلال امپراتوری آمریکا با توجه به میزان ثروت اندوزی ثروتمندان آمریکایی در سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۴ و سپس تغییرات مختصری که در بین طبقات متوسط در سالهای ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۰ رخ داده را در جدولی آورده است.

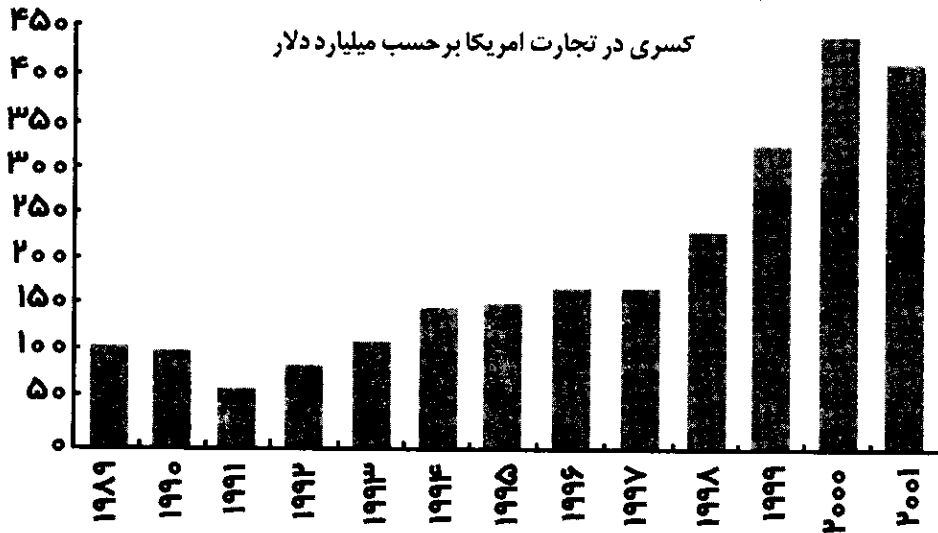
تحول درآمد در ایالات متحده آمریکا

درآمد متوسط بر حسب دلار سال ۲۰۰۰	۱۹۸۰	۱۹۹۴	۲۰۰۰	۹۴/۸۰	۲۰۰۰/۹۴
۵ درصد بسیار ثروتمند	۱۳۲۵۵۱	۲۱۰۶۸۴	۲۵۰۱۴۶	+ ٪۵۹	+ ٪۱۹
۲۰ درصد دارای بالاترین درآمد	۹۱۶۳۴	۱۲۱۹۴۳	۱۴۱۶۲۰	+ ٪۲۳	+ ٪۱۶
۲۰ درصد بعدی چهارمین	۵۲۱۶۹	۵۸۰۰۵	۶۵۷۲۹	+ ٪۱۱	+ ٪۱۳
۲۰ درصد بعدی سومین	۳۵۴۳۱	۳۷۲۷۵	۴۲۳۶۱	+ ٪۵	+ ٪۱۴
۲۰ درصد بعدی دومین	۲۱۵۲۷	۲۲۱۲۷	۲۵۳۳۴	+ ٪۳	+ ٪۱۴
۲۰ درصد از همه فقیرتر	۸۹۲۰	۸۹۳۴	۱۰۱۹۰	+ ٪۰	+ ٪۱۴

باتوجه به جدول فوق مشاهده می شود که در سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۴ طبقه «بسیار ثروتمند» آمریکا که شامل ۵ درصد ملت است، افزایش ثروتی معادل با ۵۹ درصد داشته است. سپس

این طبقه را با ۱۵ درصد از بقیه ثروتمندان در هم ادغام می کند، یعنی در واقع ۲۰ درصد کل جمعیت «بسیار ثروتمند» آمریکا افزایش ثروتی معادل با ۳۳ درصد داشته اند و حال آنکه طبقات بعدی که شامل چهار دسته ۲۰ درصدی از جمعیت کشور است به ترتیب ۱۱ درصد، ۵ درصد و ۳ درصد افزایش ثروت داشته و نهایتاً طبقه بسیار فقیر (۲۰ درصد آخری) به هیچ وجه افزایش ثروتی نداشته اند. با این حال در بین سالهای ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۰ این تمایل فروکش کرده و افزایش ثروت «بسیار ثروتمندان» به ۱۹ درصد می رسد و بقیه طبقات افزایش درآمدی معادل ۱۴ تا ۱۶ درصد داشته اند. تود این جدول را با شرایط امپراتوری رم مقایسه کرده، نتیجه می گیرد که افزایش ثروت طبقه پایین اجتماع ناشی از فعالیت تولیدی داخل آمریکا نبوده، بلکه نتیجه تسلط بر دنیا است و کسری تجارت ایالات متحده که در سالهای قبل از ۱۹۹۳ در حدود ۱۰۰ میلیارد دلار در سال بوده، در سال ۲۰۰۰ به ۴۵۰ میلیارد دلار در سال رسیده است. وی چنین نتیجه می گیرد که نظام امپراتوری آمریکا به قدرت کامل خود رسیده و همه طبقات اجتماع از آن بهره گرفته اند؛ بهره ای که جهانیان باید تاوان آن را بدهند. این مشابه وضعیت امپراتوری رم باستان است که از ایالت های وابسته به خود خراج می گرفت و در نهایت همین خراج گیرها منجر به فروپاشی آن شد.

کسری در تجارت آمریکا بر حسب میلیارد دلار



قدرت نظامی شکننده

امانوئل تود در فصلهای دیگر کتاب خود از شکننده بودن قدرت نظامی آمریکا صحبت می کند. او می نویسد قدرت نظامی آمریکا هیچ گاه با قدرتی قوی تر از خود روبه رو نشده است. او

نظامی نازی ها را درهم بشکنند. هجوم دریایی و به ساحل نشستن قوای متفقین در نورماندی (فرانسه) خیلی بعد اتفاق افتاد. حال آنکه روس ها به سرحدات واقعی آلمان رسیده بودند. لیدل هارت می نویسد که در تمام مراحل جنگه رفتار نظامی آمریکا به رغم قدرت اقتصادی، تعداد نفرات زیاد و تجهیزات پیشرفته آن چندان جدی نبود. در این جنگ آمریکایی ها با در پیش گرفتن روشهای دیوان سالارانه کند و بی اثر، چندان مؤثر نبودند و هر گاه که می بایست فداکاری مهمی انجام گیرد، این وظیفه را به متحدان فرانسوی یا لهستانی خود موکول می کردند. رفتار کنونی آمریکایی ها در افغانستان نیز نمونه ای از این دست است. آنها در عملیات جنگی به سران قبایل افغانی پول می دهند و آنها را به خط مقدم جبهه می فرستند. این رفتار نه شبیه به روش یونان و نه رم باستان است بلکه بیشتر به روش کارتاژها در جنگ شباهت دارد که از مزدوران گل و یا از فلاخن اندازان باله آر (ساکنان جنوب اسپانیا) استفاده می کردند. امانوئل تود استفاده آمریکایی ها از بمب افکن های بی - ۵۲ را به نقش فیلهای هانیبال تشبیه می کند؛ وی می گوید بعد از جنگ ویتنام و نارضایتی مردم آمریکا از کشته شدن سربازانشان در این جنگ، رهبران آمریکایی کوشش داشتند تا ممکن از کشته شدن سربازان

خود جلوگیری کنند. از این رو به کمک نیروی هوایی بسیار قوی خود به تمام نقاط کشور مورد تهاجم خود حمله می برند و از کشتار مردم عادی نیز ابایی ندارند. بعد از آنکه قدرت نظامی کشور مورد نظر به کلی از بین رفت، سربازان آمریکایی وارد عمل می شوند.

بازگشت روسیه

تود بخش مفصلی از کتاب را به بازگشت روسیه به عرصه قدرت جهانی اختصاص داده است. او می نویسد آمریکا در تلاش خود برای از بین بردن و یا تجزیه فدراسیون روسیه ناموفق بوده است. اگر چه تظاهر می کند که دیگر روس ها را رقیب نظامی خود به حساب نمی آورد، ولی این موضع خود را گاه با تحقیر و گاه با تظاهر به خوش آمد گویی به یک محاضر در حال موت، و نیز در برخی اوقات با هر دو روش ابراز می دارد. استراتژی آمریکا در برابر مسئله روس ها، دو هدف را پیش رو دارد که اولین آن غیر قابل دسترسی به نظر می رسد و رسیدن به دومی هم بسیار مشکل است.

هدف اول، تسریع در تجزیه کامل فدراسیون روسیه با تقویت استقلال طلبی منطقه قفقاز و آسیای مرکزی است.

حضور نظامی امریکادر آسیای مرکزی بدین منظور است. این نمایش قدرت قاعدتاً باید به ایالت‌های خودمختار داخلی و قومیت‌های درون فدراسیون روسیه شهامت بخشد. ولی امریکایی‌ها همبستگی ملی روس‌ها را دست کم گرفته‌اند. دومین هدف بر ایجاد نوعی تضاد بین ایالات متحده و روسیه استوار است که می‌تواند مانع از نزدیک شدن اروپا به روسیه شود. ولی بی‌نظمی و عدم ثباتی که امریکادر خاورمیانه ایجاد کرده است، در نهایت شرایط مناسبی را برای ورود مجدد روسیه به صحنه بین‌المللی به وجود آورده است و پوتین می‌تواند از این وضعیت بلافاصله استفاده کند. مسئله اساسی برای امریکا، نزدیک شدن روسیه به اروپایی‌هاست که اولین قدرت صنعتی جهان به شمار می‌آید.

شاخص جریان واردات و صادرات بین سه طرف یعنی روسیه با اتحادیه اروپا یک سو و روسیه با امریکاز سوی دیگر، نمایانگر این تمایل است. در سال ۲۰۰۱ روسیه و امریکا ۱۰ میلیارد یورو داد و ستد بازرگانی داشتند حال آنکه معاملات دوجانبه بین روسیه و اتحادیه اروپا ۷۵ میلیارد یورو بوده است؛ یعنی ۷/۵ برابر بیشتر از امریکا. بنابراین روسیه می‌تواند به سهولت از امریکا بگذرد، ولی بسیار وابسته به اروپاست. روسیه به طور ضمنی از اروپا می‌خواهد که وزنه‌ای نظامی در مقابل تهدیدات امریکا و برای محافظت از ذخایر انرژی‌ای که به اروپا ارسال می‌دارد ایجاد کند. این پیشنهاد برای اروپایی‌ها و سوسه برانگیز است.

جامعه روسیه کاملاً با سواد است. آموزش دوره دبیرستانی و حتی تحصیلات عالی پیشرفته است، ولی روسیه فقیر و بسیار خشن باقی مانده است. جامعه روسیه یکی از جوامع نادر بشری است. در پایان دهه ۱۹۹۰ میزان قتل، ۲۳ نفر به ازای هر صد هزار نفر اعلام شده بود و میزان خودکشی نیز بسیار زیاد و در حدود ۳۵ نفر به ازای هر صد هزار نفر بود. امانوئل تود جدولی ارائه کرده است که میزان جنایت و خودکشی را در کشورهای مختلف جهان نشان می‌دهد. به استثنای کلمبیا که میزان قتل در آن ۲۳ به ازای صد هزار نفر است، روسیه در صدر جدول قرار می‌گیرد. جمع دو پدیده قتل و خودکشی در روسیه ۵۸/۲ به ازای هر صد هزار نفر است. وی سپس در جدولی دیگر، در یک ستون مرگ و میر اطفال را از سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۹ آورده و در ستون مقابل آن، عمر متوسط مردها را ذکر کرده است. در سال ۱۹۶۵ آمار مرگ و میر کودکان ۲۷ به ازای هر هزار نفر بود که البته این عدد در سنوات بعدی کاهش یافته و تا سال فروپاشی شوروی به رقم ۱۷/۶ رسیده است. ولی از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳ این رقم افزایش یافته و به ۲۰/۳ رسیده است. سپس به تدریج تا سال ۱۹۹۹ این آمار کاهش می‌یابد تا به عدد ۱۶/۹ می‌رسد. عمر متوسط مردها در سال ۱۹۶۵ معادل ۶۴/۶ سال بوده است ولی بعد سیر نزولی داشته و در سال ۱۹۹۴ به ۵۷ سال می‌رسد. در سالهای ۹۹-۱۹۹۸ این رقم به تدریج افزایش می‌یابد و به مرز ۶۰ سال می‌رسد. افزایش مرگ و میر اطفال را می‌توان به فروپاشی و ناپایداری نظام برجای مانده از کمونیسم نسبت داد و کاهش آن را به سامان یافتگی بعد از فروپاشی.

از سال ۱۹۹۹ تسلط نظام بر ارگانهای مهم فدراسیون روسیه قابل مشاهده است. تولید ناخالص ملی روسیه از سال ۱۹۹۹ به طور چشمگیری افزایش یافته است. در سال ۱۹۹۸ رقم آن منفی و معادل با ۴/۹ درصد بود، ولی در سالهای ۹۹، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ به نحو بسیار آشکار سیر صعودی داشته، به ۵/۴، ۵/۳، ۵/۵ و ۵/۵ درصد رسیده است. این افزایش تولید ناخالص ملی تنها به واسطه فروش نفت و گاز

نبوده، بلکه پیشرفت صنعت در سالهای ۲۰۰۰-۱۹۹۹ معادل ۱۱ و ۱۲ درصد ارزیابی شده و صنایع روسیه در عرصه مکانیک، شیمی، پتروشیمی و کاغذسازی پیشرفت چشمگیری داشته است. به نظر می‌رسد که اقتصاد روسیه در حال سر بلند کردن است و رفته رفته از آشوب زدگی خارج می‌شود و برخلاف تصور امریکایی‌ها نمی‌توان آن را کشوری از دست رفته تصور کرد. حکومتی که در حال اضمحلال بود دوباره در حال ظهور کردن است. از این به بعد روسیه می‌تواند دوباره معامله‌کننده‌ای قابل اعتماد باشد، زیرا قادر به پرداخت بدهیهای خارجی خود است. به علاوه روسیه توانسته تا حدی ظرفیت نظامی خود را تقویت کند. بودجه نظامی روسیه در سال ۱۹۹۸ منحصراً ۱/۷ درصد تولید ناخالص ملی آن کشور بود و در سالهای ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۰ به ترتیب به ۲/۴ و ۲/۷ درصد رسیده است. در واقع نمی‌توان گفت که روسیه تمام مسائل مهم خود را حل کرده، ولی به نظر می‌رسد که عصر پوتین دوره پایداری زندگی اجتماعی روس‌ها و آغاز حل کردن مسائل اقتصادی است.

رهایی اروپا از سلطه امریکا

امانوئل تود در آخرین بخش از کتاب خود، بحث رهایی اروپایی‌ها از سلطه امریکا را مطرح کرده است. پیش‌بینی‌های وی در این فصل، شش ماه قبل از شروع جنگ عراق، عملاً با آغاز حمله امریکا به وقوع پیوست. مخالفت روسیه، آلمان و فرانسه با حمله نظامی به عراق و تلاشهای اخیر اروپاییان و روس‌ها برای تقویت قدرت نظامی خود مسئله‌ای است که از مدت‌ها پیش در ذهن سردمداران اروپایی و فدراسیون روسیه وجود داشته است. نویسنده نظر خود را از خلال اطلاعات بسیار زیادی که از وضعیت اقتصادی جهان دارد بازگو می‌کند. لحظات اولیه پس از حمله تروریستی در ۱۱ سپتامبر فرصت بسیار مناسبی بود تا اروپایی‌ها همبستگی خود را با امریکا اعلام دارند. رهبران اروپا متعهد شدند قدرت متحد خود را علیه عمل زشتی که انجام گرفته بود، تحت نام «مبارزه علیه تروریست‌ها» به کار گیرند. ولی طی سالهای بعد دنیا شاهد نوعی اغتشاش دائمی در روابط بین اروپایی‌ها و امریکا بود. این عدم تفاهم گرچه ظاهراً عجیب به نظر می‌آید، ولی ریشه‌های عمیق در مسائل توسعه اقتصادی داشت. خشونت عمل تروریست‌ها نوعی همبستگی بین اروپا و امریکا را ظاهر کرد. ولی جنگ امریکا علیه تروریست‌ها با روشهایی خشن و ناموفق دنبال می‌شد و از سوی دیگر هدفهای واقعی امریکا در آن پنهان بود.

بیانیه‌های مکرر امریکا درباره «محور شرارت» و دفاع بی دریغ آن کشور از اسرائیل و تحقیر فلسطینی‌ها، به تدریج درک اروپایی‌ها را نسبت به امریکا عوض کرد. امریکا که تا اینجا عامل صلح بود، اکنون تبدیل به عامل آشفتگی و اغتشاش در جهان شده است. اروپایی‌ها که مدت‌ها صادقانه از اوامر پر قدرت و پدانه امریکا کور کورانه اطاعت می‌کردند، به ناگاه متوجه عنصر استبداد و نابخردی و حتی خطر آفرینی در آنها شدند.

به نظر می‌رسد که اتفاقی غیر قابل تصور روی داده و به تدریج حساسیت بین‌المللی مشترک ولی ناکامی بین فرانسوی‌ها، آلمانی‌ها و حتی انگلیسی‌ها ظهور کرده است. بی‌اعتمادی فرانسوی‌ها به امریکا تا زگی ندارد ولی این تحول در آلمانی‌ها تعجب‌آور است. آنها بعد از جنگ جهانی دوم کاملاً مطیع اوامر امریکا بودند. آلمانی‌ها طبیعتاً مردمانی مطیع‌اند. اگرچه امریکا در سالهای ۴۵-۱۹۴۳ بمب بر سر آلمانی‌ها

ریخت، ولی آنها از امریکا به خاطر آنکه کشورشان را از دست کمونیست‌ها نجات داد و مانع از پیشرفت اقتصادی آنها نشد سپاسگزارند. تردید انگلیسی‌ها نیز بسیار تعجب‌انگیز است. همبستگی انگلیسی‌ها با امریکا بسیار طبیعی است زیرا زبان و خلق و خو و تمدن مشترک، آنها را همواره در کنار هم نگه داشته است. تجزیه و تحلیل مطبوعات قاره کهن (اعضای اتحادیه آتلانتیک شمالی) بروز احساس ترس را به خوبی به نمایش می‌گذارد.

تصمیم مشترک اروپایی‌ها برای ساختن هواییماهای ایرباس ویژه حمل سربازان و نیز موافقت با اجرای طرح ماهواره‌های شناسایی گالیله که تا این زمان در انحصار امریکا بود خشم و غضب فراوان رهبران و حتی مردم عادی امریکا را برانگیخت. تصمیم‌گیری درباره چنین برنامه‌هایی نشان می‌دهد که اروپا اقتصاد و تکنولوژی پیشرفته و لازم برای این کارها را دارد و به عقیده امانوئل تود، «زمانی که انگلیس، فرانسه و آلمان با یکدیگر متحد باشند، اروپا هر کاری را که بخواهد می‌تواند انجام بدهد».

در ژوئن ۲۰۰۲ اروپا با موافقت انگلستان و آلمان نشان داد که حتی می‌تواند امریکا را تهدید کند. این اتفاق زمانی روی داد که امریکا تصمیم گرفت برای جبران کسری تجارت خارجی ۴۵۰ میلیارد دلار، خود، حقوق گمرکی فولاد وارداتی از اروپا را بالا ببرد. امانوئل تود مثالهای بسیاری از این دست در کتاب خود آورده است که در این مختصر نمی‌توان همه را بازگو کرد. در نهایت وی بر آن است که اروپا نباید وحشتی از امپراتوری امریکا که در حال افول است به خود راه دهد و همچنین نباید از یاد ببرد که قدرت نظامی اروپا و روسیه ۲/۵ برابر قدرت امریکاست.

1. Gille Kepel, Jihad: Expansion et d'eclin de l'islamisme. (Paris: Gallimard, 2000).
2. B.H. Liddell Hart, History of the Second World War, (London: Pan Books, 1973).
3. Golbal Political Economy, (Princeton University Press, 2001), pp. 333-339.



منتشر کرده است: **روزنه**



دانش‌نامه سینمایی آهنگ‌سازان بهزاد رحیمیان

تلفن پخش: ۸۸۲۸۲۰۹۰